



۴۶۱

گوشه هائی از زندگی

"فلاکت بار" خاندان پهلوی

آخرین

سفر شاه

xalvat.com

ویلیام شوکراس

ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی

شاه به باربارا والترز ، خبرنگار " ای بی سی " بحث در باره رقم
میلیاردها دلار [نروژ] پوچ و مستعربه است . مردم نمی دانند یک میلیارد
دلار چقدر پول است تاچه رسد به 25 میلیارد دلار که اوراقه داشتن آن
مطمئن می کنند . او قبول کرد که بی چیز نیست ولی شاید نروتمندتر از
بعضی میلیونرهای آمریکائی نباشد . شاه گفت نروت او بین 50 تا 100
میلیون دلار است .

ص 273 کتاب



این اثر ترجمه‌ای است از:
The Shah's Last Ride
The Fate of an Ally
by: William Shawcross
Simon and Schuster, New York 1988.

چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۶۹
چاپ دوم: مرداد ۱۳۶۹
چاپ سوم: آبان ۱۳۶۹
چاپ چهارم: دی ۱۳۶۹
چاپ پنجم: فروردین ۱۳۷۰
تعداد: ۲۰۰۰۰ نسخه



در ۱۹۷۱، هم در شاه و هم در حکومت او احساس اعتماد به نفس دیده می‌شد. اما چنانکه جشنهای تخت‌جمشید نشان داد این احساس بود که کم‌کم تبدیل به یک فرور غیرواقعی شده. شاه این جشنها را روایت جدیدی از کنگره‌وین در سال ۱۸۱۵ تصور کرده بود که در آن فرمانروایان جهان توانستند با یکدیگر دیدار و درباره مسائل جهان گفتگو کنند. یکی از شعارهای تبلیغاتی دولت درباره این جشن از این قرار بود: «این گردهم‌آیی با عظمت جهانی، تخت‌جمشید را در روز فراموش‌نشده ۱۵ اکتبر ۱۹۷۱ (۲۳ سپر ۱۳۵۰) تبدیل به مرکز ثقل جهان کرده». تخت‌جمشید نمایی بود که ضمن آن رؤیاهای بلندپروازیهای شاه آشکار شد. بسیاری از اشخاصی که در آن هنگام درباره آن چیز نوشتند گفته کریستوفر مارلو را به خاطر آوردند که: «چه شگرفمند است که آدمی شاه باشد و در پرمپولیس بیروزمندانه سواری کند». ولی از یک نظر این جشن برای شاه پیروزی و از یک لحاظ نیز تا اندازه‌ای شکست بود زیرا در بسیاری موارد واقعیتها بنا تصورات او کاملاً تطبیق نمی‌کرد.

نه پادشاه، نه شاهزاده حاکم، دو ولیمپد، سیزده رئیس‌جمهوری، ده شیخ، دو سلطان همراه بنا انجوهی از معاونان رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیران و وزیران خارجه و سفیران و دیگر دوستان دربار که از



نقاط مختلف جهان آمده بودند در تخت جمشید اقامت گزیدند.^۲ شاه تصمیم گرفت قواعد تشریفاتی قرن نوزدهم را رعایت کند، بدون معنی که ارشدترین مهمان دوست و متحدش هاینریش امپراتور ایتالیایی، شیر همدا باشد. پرزیدنت ژوز پمپیدو رئیس جمهوری فرانسه گفت که دعوت را نمی پذیرد مگر اینکه پالادیس هاینریش و رؤسای کشورهای فرانسه زبان بشینند، شاه زیر بار نرفت و پمپیدو در عین اوقات تلخی نخست وزیرش را به جای خود فرستاد. شاه هرگز پمپیدو را برای این احانت نپذیرید.

پادشاه و ملکه دانمارک نیز جزو مدعوین بودند. و همچنین پادشاهان اردن و بلژیک و پادشاه سابق یوشان، ملکه انگلستان در جشن شرکت نکرد و به جای خود شوهرش پرنس فیلیپ و دخترش پرنسس آن را فرستاد. پرنس برنهارد از هلند نمایندگی همسرش منگه ژولیان را برعهده داشت. شاید نومیذکننده ترین خیر برای شاه این بود که پرزیدنت نیکسون در جشن شرکت نمی کند. (سازم نیکسون رئیس افتخاری کمیته آمریکایی برگزیداری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود). اسپيرو اکتیو معاون رئیس جمهوری نمایندگی ایالات متحد را برعهده داشت و از نظر تقدم، کلیه مدعوین به اجتنای مقیر یکن برس او برتری داشتند.

صرف نظر از مدعوین، همه چیز جشن را هم از پاریس آورده بودند. در دشت خنک و مرتفع تخت جمشید اردوگاهی مرکب از خیمه های گرانیما بوسیله ژانسن دکوراتور فرانسوی برپا شده بود. مؤسسه ژانسن از چند دهه پیش تزئینات داخلی کاخهای سلطنتی را انجام داده بود. در ۱۹۲۰ در هنگراده، در ۱۹۲۵ آپارتمانهای خصوصی ادوارد هشتم (دوک ویندزور بعدی) در کالج باکینگهام، ویلاهایی در کاپ دانثیب و آپارتمانهایی در خیابان پنجم نیویورک. سیک پاریسی کلامیک ژانسن بسیار با مذاق شاه جور درمی آمد.^۳

آرایشگران سراز اول از سالونهای کاریتا و الکساندر پاریس به تخت جمشید پرواز کردند. الیزابت آردن يك نوع کرم صورت تولید

2) Blanch, *Farah Diba*, pp. 133-35.

و نیز واشینگتن پست، ۲۹ اوت ۱۹۷۱.



کرد که نام آن را فرج گذاشت تا در جبهه‌های مخصوص به مهمانان هدیه شود. باکارا يك گیلان پایتدار کریستال طراحی کرده. سرالین جایگاههای مهمانان را از روی سفالهای قسرن پنجم پیش از میلاد ساخت. زارت هاویلند نجان و تعلیگیهای ساخت که فقط یکبار مورد مصرف مهمانان قرار می‌گرفت و پورتو یکی از بزرگترین تولیدکنندگان ملاقه و رومیزی فرانسه، رومیزیهای رسمی و ملاقه‌های مهمانان را تهیه کرد. لانون اونیفورمهای جدیدی برای کارمندان دربار تهیه کرد که نیم تنه‌های آن به طرزی شکل ولی نه زننده با بیش از یک کیلومتر و نیم تخ طلا دوخته شده بود. دوختن هر یک از این اونیفورمها نزدیک به پانصد ساعت کار لازم داشت.

غذاهای ضیافت تخت جمشید را اصولاً دستوران ماکسیم تهیه کرد ولی چندین مؤسسه عمده فرانسوی و سوئیسی به آن کمک کردند. از يك سال پیش که وزارت دربار ماکسیم را برای برگذاری این ضیافت بزرگت برای یکصد مهمان در وسط بیابان در نظر گرفته بود، مؤسسه مزبور مشغول تمرین و تدارک بود. آقای لویی ودایل رئیس ماکسیم شخصاً بر این کار نظارت می‌کرد و به این مناسبت يك بشقاب جدید و بسیار عالی معنوی خاویار و تخم بلدرچین آب‌پز اختراع کرد. متأسفانه شاه هیچ وقت به خاویار لب نمی‌زد. بنابراین هیچ کسی دیگری نمی‌توانست از آن بخورد. این بود که ماکسیم مالتاندیشی کرد و در شب مهمانی چند ترفه‌فرنگی مخصوص سوپ را در برابر شاه گذاشت. او مشغول خوردن شد و هر کسی توانست غذای خودش را بخورد. «بشقاب» مهمانان تکرار شد و این بار شاه يك آرئیشو خورد. تنها غذای ایرانی که در صورت غذا وجود داشت خاویار بود. مابقی را تقریباً یکسره از فرانسه آورده بودند.

صورت غذای ضیافت شام اصلی با سرکب سیاه روی صفحات پوست آهو نقش شده و با يك ریسمان تابیده طلائی به صورت يك کتاب کوچک یا جلد آبریشی آبی و طلائی صحنه‌ای شده بود. پس از تخم بلدرچین با سردارین دریای خزر، غذای بعدی پاته دم خرچنگ با



مس نانتوا بود. غذای اصلی خوراک پشت مازوی بره سرخ شده در روغن خودش بود که درون آن را با سبزیهای خوشبو انباشته بودند. برای تازه کردن گلوی مهمانان شربت یا شامپانی کهنه فرانسوی (موت ۱۹۱۱) می آوردند. آنگاه خوراک طاووس به سبک شاهنشاهی یا سالاد مخلوط طبق سلیقه آلکساندر درما صرف شد. به عنوان دسر بشقاب انجیر به شکل حلقه‌ای که درون آن تمشک با پورتو انباشته بودند آوردند. و در پایان قهوه موکا.

شرابهایی که به مهمانان داده شد اختصاصی نبود. شراب ناب شامپانی، شاتودوماران، شاتوبریون سفید ۱۹۶۴، شاتولاقیت و تشکیل ۱۹۴۵؛ و نیز شامپانی موسینی کنت دو وگه ۱۹۴۵ و دم پرینیون صورتی ۱۹۵۹ که بسیار کمیاب است. همراه با قهوه نیز کنیاک پرنس اوژن مخصوص خمنانه ماکسیم صرف شد.

پس از ضیافت شام، عده دیگری از کارشناسان فرانسوی نمایش نور و صدا و مراسم آتشبازی برپا کرده بودند. ضمناً هنرمندان فرانسوی در اختراع اونیفورمهای «اصیل» سربازان ایرانی چند قرن پیش همکاری کرده بودند تا بتوانند روز بعد از برابری مهمانان رژه بروند. بعد از ظهر فردا مهمانان با در دست داشتن قمقمه‌های آب یخ بر تالیچه‌های جایگاه نشستند و به تعاشای رؤیای ناتمام شاه از تاریخ ایران پرداختند.

روزنامه‌های ایتالیا جنجال زیادی دربارهٔ اینکه شاه و ملکه ایران تقریباً هیچ لباس و مستخدمی با خود نیاورده و ظاهراً پول هم ندارند، برآه انداختند. می‌نوشتند آنها حتی در گرفتن اتساق هتل نیز دچار اشکال شده‌اند. یکی از اعضای سفارت انگلیس به وزارت خارجهٔ آن کشور نوشت: «گویا آنها فقط يك اتاق خواب در طبقهٔ چهارم هتل اکسلسیور گرفته‌اند... و آن را نیز يك کارخانه‌دار ایرانی تخلیه کرده و در اختیارشان گذاشته است.» ۲۸ (تمام ایرانیانی که در این روزها به شاه کمک کردند بعداً هزار برابر بیشتر پاداش گرفتند.)

ثالثاً تجربهٔ مصدق شاه را متقاعد ساخت که باید از خودش پول داشته باشد، آن‌هم خارج از کشور. از این تاریخ بود که او به اعضای خانواده‌اش اجازهٔ تروت‌اندوزی داد.

xalvat.com

ملاقات‌کنندهٔ دیگری نیز بود که او هم مانند دکتر فلاسدرن بی سروصدا سفر کرد و مثل او برای شاه جنبهٔ حیاتی داشت. این شخص محمدجعفر بیبختیان هفتاد و هفت‌ساله بود و اکنون از ویلای مجمل خود در یازل، پایتخت بانگی سوئیس می‌آمد چون از نیروهایی که قیام مردم ایران رها کرده بود پشیمانی می‌تربیده.

بیبختیان با صورت کرم و موپیل خاکستری کوچک و لبخند ظریف خود بیشتر به پدر بزرگهای مهربان سوئیس - یا شاید دندان‌پزشکان

۲) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*, p. 314.

۳) مصاحبهٔ نگارنده با زری فلاسدرن، ۲۶ فوریه و ۴ آوریل ۱۹۸۵.



بازنشسته شهادت دارد. او قبلاً رئیس املاک سلطنتی و مدیرکل حسابداری دربار بود و میراثهای ثروت شخصی شاه را در دست داشت. شاه از زمان نخستین تبعیدش در ۱۹۵۳ که خود را بی پول یافته بود، این ثروت را در داخل و خارج از کشور بر روی هم انباشته بود. بهبهانیان مانند بسیاری از نزدیکترین و عزیزترین افراد به شاه، در اوایل ۱۹۷۸ از آشوب و انقلاب بگریخته بود. برعکس، در خلال بسیاری از ماههای آن سال، به گفته خودش به عنوان واسطه بین شاه و شریعتمداری، یکی از رهبران مذهبی عمل کرده بود. شریعتمداری به اندازه آیت الله خمینی تندرو نبود و تماس خود را در طول سال ۱۹۷۸ با شاه حفظ کرده بود. سرانجام بهبهانیان مقارن عید میلاد مسیح ۱۹۷۸ تهران را به مقصد خانه‌اش در پازل ترک نموده بود. بهبهانیان می‌گویند: «در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ از رادیو شنیدیم که شاه ایران را به مقصد مصر حرکت گفته است. همان روز بعد از ظهر به اموان تلفن کردم و گفتم: اعلیحضرتا، آیا مایلید من به آنجا بیایم؟ شاه گفت: فوراً بیایید.»

در اموان وقتی بهبهانیان به هتل رسید او را به آپارتمان اختصاصی شاه هدایت کردند. شاه به او گفت: «می‌خواهم امور مالی خود را شخصاً در دست بگیرم.» و به بهبهانیان دستور داد بی‌درنگ به کلیه بانکهای خارجی که شاه در آنها حساب داشت نامه‌هایی بنویسد و اطلاع دهد که از آن تاریخ اعلیحضرت شخصاً با آنها طرف معامله خواهد بود و او، یعنی جعفر بهبهانیان دیگر از جانب شاه اقدام نخواهد کرد.



فصل هفتم

۱۵۰

چند هفته پس از ورود به مراکش، تنها مشتری از پیشخدمتها و کاردهای محافظ و خانم دکتر پیرنیا پزشک اطفال با شاه و ملکه مانده بودند. باید این مطلب را ذکر کرد که شاه از پراکندگی اطرافیانش ناراضی نبود. زیرا او نیز نظیر بسیاری از اشخاص ثروتمند، همیشه درباره پول نگران بود. او قبلا هیچ نظارتی بر امور مالی خودش نداشت و اکنون کثرت تقاضاهای پول او را ناراحت و نگران می‌ساخت. به اشخاصی که برای درخواست کمک مالی به مراکش می‌آمدند و در ازاء خدمات گذشته خود پول مطالبه می‌کردند جواب می‌داد: «ما فعلا در تبعید بسر می‌بریم و پول نداریم.» این موضوع با واقعیت تطبیق نمی‌کرد ولی یقیناً او دیگر به اندازه زمان قدرتش پول در اختیار نداشت.

xalvat.com



xalvat.com

اندکی پس از آنکه شاه روانهٔ تیمید شده، اشرف در سرازش به او پیوست. در آنجا این فکر را به او تلقین کرد که متحدانش به او خیانت ورزیده‌اند، در درجهٔ اول آمریکا بطور اعم و جیمی کارتر بطور اخص. در واقع دولت آمریکا با شخص او به طرز بی‌شفاوت رفتن کرده بود. وقتی در اوائل ۱۹۷۹ تقاضا کرد روایت درودش به آمریکا تجدید شود، هارولد ساندروز معاون وزارت خارجه نوشت این یک مسئلهٔ خاص بشمار می‌رود زیرا «نظر ایرانیان نسبت به او بدتر از شاه است. سابقهٔ نفرت‌انگیز اشرف ممکن است او را از دریافت ویزای آمریکا محروم سازد.»^{۲۵} اشرف طی سی سال گذشته مرتباً و بدون هیچ مسأله‌ای به آمریکا می‌رفت و لذا سرانجام روایت درودش تجدید شد. اشرف تنها کسی نبود که به این گونه کارها دست می‌زد. در سالهای ۱۹۷۰ تمام کشور برای معاملهٔ گران اعم از مرد و زن تبدیل به سرزمین عجایب شده بود. پرداختهای غیرقانونی، کارمزد دلان، تقاضای سری بین شاهپورها و متصدیان روابط عمومی، شاهدختها و مأموران نیاب، کیفیهای سامونایت مطبو از اسکناسهای صد دلاری که در هواپیماهای جت خصوصی حمل می‌شد، شرکتیهای با نشانی صندوق پستی در کاراتیب و لیشتن‌اشناین، دستورهای ضد و نقیض محرمانه که در جلسات خصوصی با حضور شاه صادر می‌شد... این بود محیطی که از ۱۹۷۳ به بعد معاملات در آن انجام می‌گرفت.

هرکس برای خودش پوششی درست کرده بود. دوستان نزدیک شاه خود را «نماینده» شرکتیهای مختلف خارجی کرده و امتیاز داشتند که بدون دخالت آنان هیچ کاری انجام نمی‌گردد و هیچ قراردادی امضا نمی‌شود. در واقع در حدود پنج شش «نمایندهٔ عالی» با کمک بیست و پنج تا سی «نمایندهٔ جزء» عملاً مسیر اقتصادی کشور را تعیین می‌کردند. هیئت وزیران و شورای عالی اقتصاد مجری خواسته‌ها و دستورهای این

۲۵ یادداشت ساندروز به دیوید نیوسام، ۱۸ آوریل ۱۹۷۹.



عده محدود بودند. یکی از وزیران مهم - که بعدها با بخش عمده فروش به غرب گریخت - وقت زیادی صرف می‌کرد و تلاش زیادی بکار می‌بست تا مطمئن شود هرچه شاهپورها و شاهدختها می‌خواستند بدست آورند. یکی از اعضاء خانواده پهلوی گنجینه‌های هنر ملی ایران بویژه صنایع دستی طلای مربوط به دوران باستان را که در تپه مارلیک از زیر خاک درآمده بود علناً دزدید و برای استفاده شخصی به خارج از کشور برد. شاه در ۱۹۷۱ و ۱۹۷۴ و بالاخره در ۱۹۷۸ که دیگر خیلی دیر شده بود کوشید جلو این‌گونه فساد را بگیرد. اما همیشه این‌کار را با تردید می‌کرد. نظر باطنی‌اش این بود که اگر بازرگانان معمولی ایرانی از قبل سیاستهای او کوههایی از پول بدست می‌آورند، دلیلی ندارد که خانواده خودش از مزایایی که به ایران داده است بهره‌مند نشوند.

در کشورهای پادشاهی در داخل هر درباری دربارهای کوچک‌تری وجود دارد. در تهران دربارهای اقماری حسودانه دور و بر قسوم و خویشهای شاه که بواسطه بستگی به او نفوذ زیادی در کشور داشتند می‌چرخیدند. هر یک از برادران و خواهران شاه انبوهی از مفتخورها و چاپلوسان خودش را داشت؛ ایشان مردان و زنانی بودند که از جانب والاحضرتها قراردادهای پانچوازی می‌کردند و حق دلالتی می‌گرفتند.

دربارهای کودکان یا کودکان درباری هم دست در کار بودند. بعضی از آنان در سالهای ۱۹۷۰ در نهایت بی‌بندوباری می‌زیستند. مقادیر زیادی مواد مخدر بویژه کوکائین به ایران وارد می‌کردند و موقعیت والدینشان مانع از این می‌شد که مقامات گمرکی جامعه‌دانشایان را بگیرند. اغلب به یک دلال کلمبیایی مراجعه می‌کردند. این شخص بقدری به تهران سفر کرده بود که به او لقب «کنکوره» داده بودند. هر یک از بچه‌های درباری می‌توانست در فرودگاه پاساوی تماس بگیرد و مقامات گمرکی را تهدید کند: «اگر مزاحم من بشوید اسم شما را به ... خواهم داد.»

فساد دربار به این علت گسترش یافته بود که ایرانیان جاه‌طلب قادر به کسب قدرت سیاسی نبودند و تنها می‌توانستند به‌عنوان نوکر و عامل شاه خدمت کنند ولی نه بیشتر. مناسبی از قبیل وزارت و



استاندارزی و ریاست دانشگاه که به آنان تفویض می‌شد همگی از شاه ناشی می‌گردید. این مشاغل بیشتر جنبه بخشش به‌عنوان وام داشت و هر لحظه ممکن بود از آنان بازمانده شود. اما می‌توانستند به‌جای کسب قدرت به کسب ثروت پردازند. وانگهی، می‌بایست ثروشان را به‌نمایش بگذارند. در جهان سوم هیچ‌گاه پادمان و سازندگان اتومبیل‌های لوکس و فروشندگان هواپیماهای جت کوچک و دلاان تاپلو و شرابه‌فروشان و پوست‌فروشان و جواهرفروشان مثل ایران در سالهای ۷۰ سود نبرده بودند.^{۲۶}

در نظر من چیزها این‌گونه کارها فقط خودنمایی ثروتمندان بود. ولی در میان ثروتمندان نیز دو طبقه ثروتمندان قدیمی و ثروتمندان نوکیسه وجود داشت. ثروتمندان قدیمی دوست داشتند خودشان را «هزار فامیل» بنامند. زمینداران بزرگی که طی چند قرن بخشهایی از ایران را مالک بودند و بر آن حکومت می‌کردند. رضاشاه املاک عده‌ای از آنان را بزرور گرفته بود و برخی دیگر در نتیجه اصلاحات ارضی محمدرضاشاه نفوذشان را از دست داده بودند. هرچند ثروشان به مقدار زیاد افزایش یافته بود. بعضی از آنان پهلویها را تازه‌به‌دوران رسیده‌های مستذل می‌دانستند ولی نفرت واقعی آنان از هزاران بندوبست‌چی بود که از شکوفایی بازار نفت و سرازیر شدن سیل پول در سالهای ۱۹۷۰ ثروتمند شده بودند و اتومبیلها و لباسها و جواهرات و خانه‌های خود را حتی بیش از ثروتمندان قدیمی به معرض نمایش می‌گذاشتند. یکی از این افراد خانه‌اش را عیناً از روی طرح کاخ تریانون کوچک در پاریس بنا کرده بود.

بعدها خانم افشار همسر رئیس‌کل تشریفات که خودش از خانواده‌های قدیمی است شکایت کرد: «پس از انقلاب سفید هزار فامیل از بین رفتند. دیگر معلوم نبود پدر هر کس کیست. ممکن بود زنی یا پالتوی سینک دیور به آرایشگاه برود و پالتو را طوری به جارختی بیندازد که ماری آن به چشم بخورد. این تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها بودند که به چشم مردم خاک می‌پاشیدند. نه ما.»^{۲۷}

26) Graham, *Iran: The Illusion of Power*, pp. 77-92.

27) مصاحبه نگارنده با خانم افشار، ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵.



* * *

هیچ چیز مثل کیش منظر رسواکنندهٔ زیاده‌رویهای دربار پهلوی نبود. کیش جزیره‌ای است کوچک و خشک و ششزار در نزدیکی تنگه هرمز در جنوب شرقی خلیج فارس. بعضیها می‌گویند جزیرهٔ سندباد بحسری بوده است. در هر سال خلیج فارس همیشه یکی از راههای عمدهٔ تجارشی جهان و کیش طی قرون مشعادی پایگاه دزدان دریایی بوده که با طلا و مرواریدهایی که از کشتیها غنیمت می‌گرفتند زندگی می‌کردند. تا اینکه سرانجام در ۱۸۵۰ ساوگان بریتانیا موفق شد خلیج فارس را از لوٹ دزدان دریایی (و رقیبای عرب شرکت هند شرقی انگلیس) پاک‌سازد و اهالی کیش به زندگی عادی‌تری بپردازند. کشتکاران خرما و غواصان مروارید در خاک اصلی و کرانه‌های ساحلی آن می‌زیستند. در اواسط قرن بیستم تجارت مروارید رو به زوال رفت و تا زمانی که پهلویها متوجه کیش شدند هیچ چیز جالبی در آن جزیره روی نداد. ولی ناگهان سکوت آن شکسته شد.

در اوائل دههٔ ۷۰ شاه تصمیم گرفت کیش را به یک اشترانگاه زمستانی تبدیل کند. او کاخ کوچکی برای خودش در ساحل دریا بنا کرد. در هر تعطیل آخر هفته تعداد زیادی از افراد خانوادهٔ سلطنت به کیش رفت‌وآمد می‌کردند. حتی امیبا را با هواپیما به کیش می‌بردند و سپس باز می‌گرداندند. شاه اصراز می‌ورزید که می‌تواند در آنجا سواری کند ولی گرمای شدید خلیج به هیچ اسب اصیلی اجازه نمی‌داد مدت زیادی در آنجا بماند.

کاخ شاه با دیوارهای سفید و پشت‌بامهای سرخسب آبی خود درست در برابر دریا قرار داشت. خانوادهٔ سلطنتی بیشتر اوقات خود را در پلاژ می‌گذراندند. هر وقت یکی از آنان به شنا می‌پرداخت، مأموران نجات غریق پیشاپیش او می‌رفتند تا او را از حطهٔ کوسه‌ها حفظ کنند. فرزندان شاه اقامتگاههای جداگانه در فاصلهٔ سه کیلومتری داشتند. سگهای پهلوی در همه‌جای کاخ در گردش بودند. نسلی پلانک زندگی‌نامه‌نویس رسمی ملکه می‌توانست حضور سگها در اطراف میز غذاخوری این اجناس را القا می‌کرد که به افراد خانواده خوش



می‌گامرد. حتی پیشنهادت‌ها اگرچه بدون شک از سگ‌ها وحشت داشتند، ولی یادگرفته بودند که حیوانات بخشی از زندگی خصوصی خانواده سلطنت را تشکیل می‌دهند و باید با آنها خوشرفتاری کنند. خانواده سلطنت با این‌کار خود بطور غیرمستقیم می‌خواهد به هموطنانش درس حیوان‌دوستی بیاموزد. در حال آنکه می‌دانیم سگ در نظر مسلمانان حیوانی است ناپاک.^{۲۸}

اما کیش فقط شامل کاخ شاه نبود. در اواسط دهه ۷۰ تبدیل به استراحتگاه زمستانی ثروتمندان ایرانی و سرشناسان اروپایی و قماربازان عرب شده بود. هنگامی که بازار محلی را خراب کردند تا به‌جای آن بناهای مدرن بسازند، این کار خشم اهالی جزیره را برانگیخت. کیش به‌علت گرمای زیاد فقط سالی شش‌ماه می‌توانست استراحتگاه باشد. هر چیزی را بدون استثنا می‌بایست وارد کنند. زمینهای گلف را می‌بایست بیست و چهار ساعت شبانه‌روز آبپاشی کنند.

میلیونها دلار برای ویلاهای خصوصی و هتل‌های لوکس و کازینو و زمینهای گلف و مغازه‌هایی که اجناس بخشوده از حقوق گمرکی می‌فروختند (کیش بندر آزاد بود) خرج شد. بعضیها می‌گفتند این هزینه‌ها از پول شخصی شاه است. دیگران می‌گفتند از دولت دزدیده شده است. اسنادی که بعدها انقلابیون انتشار دادند فاش ساخت که در واقع هزینه بیشتر طرحها را دولت پرداخته بوده است. ساواک ۸۰ درصد آن را مالک بود و بقیه را بانکهای مختلف از جمله بانک عمران پرداخته بودند که شریک نزدیک خانواده پهلوی بود. طبق مدارکی که پس از انقلاب منتشر شد در تأمین پول برای عمران کیش کارهای خلاف قانون زیادی صورت گرفته بود.^{۲۹}

قرار بود کیش از نظر شیکی و تجمل بی‌نظیر باشد. مونت‌کارلو، خاوزمیانه شود. بهشتی در خلیج فارس باشد. از مؤسسه مادام‌کلسود دختران تلفنی را با هواپیمای کنکورده از پاریس می‌آوردند (به سفیر

28) Blanch, *Farah Diba*, pp. 138-142.

29) Graham: *Iran. The Illusion of Power*, pp. 159-160.



انگلیس اطمینان دادند که تعدادی دختران انگلیسی نیز وجود دارند (۲۰). متصدیان میزهای قمار از افریقای جنوبی، بوتیکها از رم، دستگاههای صوتی و موتوسیکلتها و دوربینهای عکاسی و اتومبیلهای مخصوص پلاژ از ژاپن، و مشتریان از سراسر خاورمیان، همه آنها خواب و خیال بود. چون در این میان يك مسئله كوچك وجود داشت: اعصاب نروتمند ترجیح می دادند برای قمار و عیش و عشرت به اروپا بروند. معدودی از آنان مایل بودند این گونه کارها را زیر نظر مالکان کیش یعنی ساواک انجام بدهند.

تأسیسات کیش رسماً در ژانویه ۱۹۷۸ افتتاح شد. گلپای سرسید کافه نشینان پارسی را با هواپیما به آنجا بردند. هنوز بسیاری از ساختمانها ناتمام بود ولی يك هتل آماده پذیرایی بود و می گفتند با کلید هر اتاقی، دسترسی به درون آن اتاق فرستاده می شود. کازینو نیز آماده کار بود.

تقریباً مقارن همین ایام بود که نخستین غرش خشم علیه شاه در خیابانها به گوش رسید. چند ماه پس از کشایش کیش، شاه در تلاش برای آرام ساختن مردم دستور داد تمام کازینوها را در ایران - که تقریباً همه آنها متعلق به خودش و خانواده اش بود - تعطیل کنند. گزارش داده شد که شخصی که متصدی عمران کیش بود هنگام انقلاب با کیشی مملو از اسکناسهای صد دلاری با هواپیمای اختصاصی کیش گریخته است.



مثال پرونده‌ای که در نیویورک تسلیم دادگاه شد و ادعا می‌کرد شاه ۲۰ میلیارد دلار از اموال عمومی را دزدیده است بدون مراجعه به هیچ‌یک از مدارک واقعی موجود در تهران تهیه شده بود. رقم ادعائی نیز چیزی جز حدس و گمان نبود.

مأموران تحقیق اسنادی را یافتند که نشان می‌داد شاه از سال ۱۹۴۶ حسابی در بانک چیس داشته است. و نیز فتوکپی چک‌هایی به دست آمد که چیس پس از آن تاریخ به دستور بانک ملی ایران مطالبی به حساب شاه واریز کرده بود. مبلغ هر یک از این چک‌ها از ۱۰۰۰ دلار تا ۱۵۰۰۰ دلار بود. سپس بانک مرکزی اسنادی پیدا کرد که نشان می‌داد سازمانهای دولتی ایران وام‌های هنگفتی به شاه و خانواده‌اش پرداخته‌اند. وام‌هایی که بنظر نمی‌رسید پس داده باشند. ۱۸ قیصر مدارکی دربارهٔ بنیاد پهلوی یافتند که در ظاهر یک مؤسسه خیریه بود ولی در باطن قدرت خود را در تحکیم رژیم پکار می‌برد.

بنیاد پهلوی در ۱۹۵۸ تأسیس شده بود و شاه در ۱۹۶۱، یعنی در زمانی که ثروت خانواده سلطنتی یک مسئله سیاسی شده بود، داراییهای عمدهٔ پهلویها را به آن منتقل ساخت. امور خیریهٔ بنیاد پهلوی نیز فاقد اهمیت نبود. در ۱۹۷۷ هزینهٔ تحصیل دوازده هزار دانشجو را در خارج از کشور می‌پرداخت که می‌بایست فقط ۲۵ درصد آن را که به عنوان وام گرفته بودند پس از خاتمهٔ تحصیل مسترد کنند. همچنین به اشخاص فقیر و معلول غذا و کمک مالی می‌داد. برای خانواده‌های پاسبانان و سربازانی که در حین خدمت به کشور شهید شده بودند مقرری برقرار می‌کرد. یک شرکت انتشاراتی را اداره می‌کرد و به پرورشگاهها کمک مالی می‌پرداخت. ولی امور خیریهٔ بنیاد جنبهٔ سیاسی هم داشت. شرکت انتشارات بنیاد کتابهایی را منتشر می‌کرد که غالباً تبلیغ برای پهلویها بود. پرورشگاهها نیز (مثل همهٔ دیکتاتوریمهای راست و چپ) می‌بایست افرادی را برای نیروهای انتظامی تربیت کنند.

در اواخر سلطنت شاه، داراییهای بنیاد شامل هتلها، سهام در



کارخانه‌های سیمان و قنده، شرکت‌های بیمه، کشتیرانی و اتومبیل‌سازی و بیشتر گازینوهای ایران بود. هیچ‌کس ارزش کل آنها را نمی‌داند ولی در حدود ۳ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. بنیاد پهلوی حدود صد سهام بانک عمران را داشت که پشیمانی درازبیمایش بالغ بر ۱/۰۵ میلیارد دلار می‌شد. بانک مزبور در ۱۹۵۲ بمنظور کمک به آبادانی و فروش املاک سلطنتی (و نیز جمع‌آوری بدهی‌های کشاورزان به شاه) تأسیس شده بود ولی در سالهای ۷۰ وظیفه آن بیشتر خرید و فروش املاک بود که از طریق آن اعضای مختلف خاندان سلطنت بطور مجزا ثروت‌های گزافی اندوخته بودند.^{۱۹}

همچنین در هم پیچیده بود. از مدارگی که بانک مرکزی در اواخر ۱۹۷۹ تهیه کرد معلوم شد که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران به بستگان شاه یا مؤسسه‌ای که بنیاد پهلوی در آن سهیم بود مبلغ ۵۷۰ میلیون دلار وام پرداخته است که در برابر ۲۱۵ میلیون دلار سرمایه و ذخایر گزارش شده بانک در ۱۹۷۸ بود. بعضی از قراردادهای وام برخلاف قوانین ایران هیچ‌گاه به ثبت نرسیده یا تضمین نشده بود. در بسیاری از معاملات مالی که ثروتمندان برای خودشان ترتیب می‌دادند رد پای پول و کاغذ به هم می‌پیوسته، یکدیگر را قطع می‌کرد و گاهی به خارج از مرزها منتقل می‌شد و به نحوی گنج‌کننده و سرانجام بهت‌آور به ایجاد حساب‌های سپرده با عیال‌های سرسام‌آور می‌انجامید. طبق اظهار تحقیق‌کنندگان در تهران، وجهی که ظاهراً برای ساختمان یک هتل در تهران داده شده بود، در لوکزامبورگ به حساب یک شرکت مشاور اسرائیلی انتقال یافته بود. به گفته گروه تحقیق وام‌های بازپرداخته شده بانک عمران به بنیاد پهلوی بر روی هم بالغ بر ۱۸۰ میلیون دلار می‌شد که سه برابر سرمایه و ذخایر گزارش شده بانک در ۱۹۷۸ بود. همچنین یک شرکت ساختمانی به نام «آتی‌ساز» پیدا کردند که بانک عمران ۱۲۸ میلیون دلار وام تضمین شده به آن پرداخته بود. (در ۱۹۷۸ بانک به عنوان وثیقه هتل ماهیت تهران را پذیرفت که مشعلق به بنیاد پهلوی بود. اما به گفته تحقیق‌کنندگان ایرانی ارزش این هتل

19) Graham, *Iran: The Illusion of Power*, pp. 156-58.

تقش ۳۰ میلیون دلار بود) می گفتند «آتی سازه از جانب شاه برای تطهیر پولها مورد استفاده قرار می گرفته است. می گفتند این کار را جعفر بیسپانیان بانکدار خصوصی شاه انجام می داده است - همان شخصی که برای دیدار با شاه به اسران آمد و به او نصیحت کرد اگر می خواهد ثروت و تاجش را بازیابد از انگلیسیها بپوشد. ۲۰ بیسپانیان از هنگامی که مراکش را ترک کرده بود، در مخفیگاه پسر می برد زیرا عقیده داشت رژیم جدید در تعقیب او است - و نیز بخاطر این داستان که صد میلیون دلار از اربایش دزدیده است. وقتی شاه در باهاما پسر می برد بیسپانیان بگزار تظنی با او صحبت کرد و ضمن شکایت از اینکه پس از سالها خدمت نامش نکرده اند شده است، به گریه افتاد. شاه کوشید به او دلداری بدهد. از آن هنگام به بعد بیسپانیان دیگر با شاه تماس نگرفت.

سالها بعد بیسپانیان در مصاحبه ای در خانه اش در سویس اظهار داشت که «آتی سازه» شرکتی بود که خود او منظور احداث استراحتگاهی در کرانه دریای جزر تأسیس کرده بود. او گفت پول از املاک سلطنتی تأمین شده بود و بنابراین به سود شاه تمام شد. او نیز گفت هتل هایت را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار به بانک عمران فروخته است. تحقیق کنندگان بانک مرکزی ادعا کردند بانک عمران ۱۵ میلیون دلار از وجوه «آتی سازه» را به بانک میلواکی منتقل کرده و این مبلغ متعلقاً به شعبه «اتحادیه بانگهای سویس» در نیویورک انتقال یافته است. در این خصوص نیز مدارک مسلمی وجود ندارد و بیسپانیان متکرر این است که هیچ اقدام غیرقانونی صورت گرفته باشد. او گفت قسمت عمده ثروت شاه در خارج از سرمایه گذاری در مکزیک در اسپانیا ناشی می شود که در سالهای دهه ۶۰ بیسپانیان برایش خریده است. بیسپانیان گفت پول اولیه از فروش املاک سلطنتی تأمین شده بود. او گفت در اوائل دهه ۷۰ بخشی از سهام شاه را در شرکت های ایرانی فروخته و به سودهایی که از ملک واقع در اسپانیا مایه شده بود به حساب شاه در خارج از کشور افزوده است. این وجوه قسمت اعظم ثروت شاه در خارج